

168

20

20

17

85

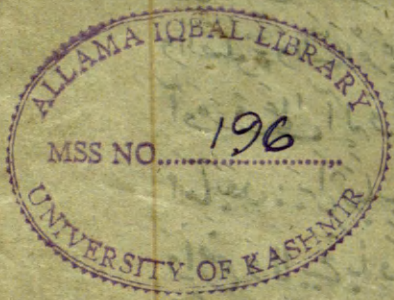
35 دین

ہمدیۃ الاخوان

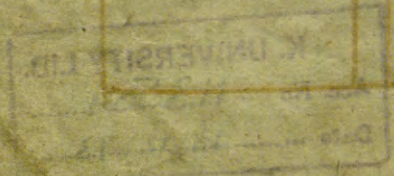
ع

الترغیب

علا اکبر کسکیر



Handwritten text in Urdu script, mostly faded and illegible. The text appears to be a religious or scholarly treatise, possibly related to the title "ہمدیۃ الاخوان" (Hamiyat al-Akhwan).



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على ما علم من البيان ما لم نعلم
والصلوة والسلام على رسوله محمد سيد ولد
آدم وعلى آله وأصحابه وأتباعه وسلم
أما بعد : برأب دوق وأصحاب شوق
واضع دلايل باد كه جناب محمد ري
ارشاد مساب حضرت شيخ شرف الدين
محمد زيبكبر ادم الله تعالى طلال
ارشاد هم على مفارق الطالبين
والمحبين حسب انشاء عائى بعض

و مستر شدين كتب روضه الاسلام و حقه الشرف در
سلوك تاليف نموده و اين فقير احقر ملا محمد اكبر كه كمينه
ار او متد ان و مقبولان حضرت ايشان است و حضرت
اوشان خليفه ارشد و اكمل قبله الانام مرجع الخواص
شيخ المسلمين و الاسلام حضرت اخوان ملا عبد السلام
المعروف بركيس پادشاه اسلام رزقي الله سبحانه فبوض
بركاتهم الى يوم القيام كه بيك واسطه جدمادري اين
احقر اند و اين عاصي را بتوجهات ظاهري و باطني مشر
ساختند و بشريف استقلال تعلقات و خدمت محروقه
خود نوختند چنانچه نزد هر كه و مده و وضع و شريف ريشه
هو يد است جز اتم الله تعالى عنا جزاء الخير بره الله سبحانه
ممنوعهم و نور مقدم هم در ميخواه بالتماس دوست بلا شتاب
كه خادم و مجاز حضرت ارشاد باني است تفصيل سلوك

استغفر الله

و مستر شدين

K. UNIVERSITY LIB.

Acc. No. 113504

Date 13.12.73

احسنه افضله نقشبندیه علی صاحبهما تحفه التوحید بطریق
 اجمال و مختصار از آن دو کتاب مطابقتی بخود
 تا بر طالبان راه حق آن آسان گردد و بر سبیل تبرک
 و تعویذ بر سر و دیده داشته بمطالعه آن مستفید و مستفیض
 بوند و این عاصی راجی را بدعای سلامتی ایمان و منفعت
 یاد آرد که عند الله مآجور و مشوب گردند ان الله تعالی
 قریب مجیب این احقر شجره حضرات این سلسله
 عالییه بام حضرت مرشدی منظوم نموده تیناً و تبرکاً
 نیز مرقوم گردید و این رساله را هدیه الاخوان نام نهاد
 و الله سبحانه الموفق بالاتمام منه مبداً و الیه الموعود
 شجره طیبه حضرات عالییه نقشبندیه تصنیف شیخ محمد اکبر
 مولف این رساله مصطفی راشد خلیفه اولین آن غار
 بعد از آن سلمان قاسم حضرت عالی تبار بایزید و بوالحسن

بس بوعلی فارمد بوسف و بس عبید خالق بعد از آن
 عارف شمار فغوی و بس علی و بس ساسی بس کل
 بس چو شاه نقشبند آن پادشاه نامدار بعد جرجی شد
 عبید الله ذکر وحشی که او داد مرد ویش شیر خود چو ضل
 اندر کنار خواجگی اکمنه بس خواجده باقی بعد از آن الف
 ثانی را مجد شیخ احمد پیر کار بعد از آن آدم ذکر سعدی
 حاجی اسماعیل غور بعد از آن عبید الغفور آن ابر فیض لوبها
 بعد از آن بر طریقت جد من عبید السلام شاه دین را
 بس شرف شد اکبرش دان بنده دار اول اجزای لطیف
 ستم است بمقتضای حدیث قدسی ان فی جسد آدم مضغه
 ذنی المضغه نواد و ذنی الواد و ذنی الروح و ذنی الروح و ذنی الروح
 ذنی الخفی و ذنی الاخفی انا اول شغل ذکر لطیفه قلب
 که بنور منمختص است محلش زیر پستان چپ است قلب را

بجز نبه و توجه جاری نماید و خیال در کار بندد الا جفتش
 نماید طریق آن نسبت که نفس را بدماغ کشد یا زیر ناف
 بجس دم کند و زبان را بکام حبس باند و جمیع مهمت
 متوجه کرد و عدد در اشتهار نماید که چقدر رسیده است بمانع
 و طیفه بگیرد و مثل پنج یا هفت یا نه یا یازده شم و شم
 ششیش کیصد و یکم تیر است شغل ذکر لطیفه روح است
 که مکانش بالای پستان است او بنور سفید مختص است
 شغل ذکر لطیفه تیر است که جاییش در وسط سینه
 مابین لطیفه قلب و روح است او بنور سبز مختص است
 شغل ذکر لطیفه نفسی است که محلش زیر ناف است او بنور
 رز و مختص است ذکر لطیفه خفی است که محلش بالای
 ابرو و در میان چین است او بنور سیاه مختص است
 ذکر لطیفه اخفی است که جای او بالای دماغ است

او بنور سیاه تر مختص است بعد از آن شغل با هم در
 بطریق دایره است و آنچنان است که از لطیفه قلب
 ابتدا نموده با لطیفه نفسی و روحی تعجب نماید بر مثال
 چرخ یا آسیا یا دایره جواله که بخمال میکردد
 دوم اسم ذات مانتا نقش صلیب است که از اجزاء
 میگویند چنانچه کسی در تعریف آن اظهار کرده است
 چار عصبی ره باریک چار جراع شب تار یک
 آنچنان است که از لطیفه تیر اسم مبارک ذات
 پنجو مخ آبی که با اضطراب و جلدی از آب سر سبز
 کشد بر چهار طرف فوق و تحت و میان و یسار بالهای
 خود و میکند اسم ذات نسبت که سالک وجود
 موهوم خود را بچو فانوس تصور نماید اسم ذات لطیفه
 نفسی تا بالای لطیفه سرش شمع فانوس خیال کند

و در همان خیال مشغول باشد شاعری این معنی را خوب
 بسته است استخوانی چندم و در دل خیال رومی
 کرد من پروانه میگرد که فانوس است این شغل لغی و
 اثبات بچندین صورت صغیر و کبیر صورت صغیر آنکه
 لا از لطیفه قلبی بخیال شروع نماید و در کیمیه آله بر لطیفه روحی
 میرساند و الا الله را از لطیفه روحی و این کرده بطیفه
 قلبی ضم مینماید یعنی که نیست موجود جز ذات پاک
 این لغی و اثبات را در ضرب میگوید بطریق خیال و ضرب
 حبس هم در استعمال می آید اگر حبس و ضرب میگوید رعایت
 عدد و هم ضرورت بدستور حد هم ذات نفس را
 بر مانع کشد یا زیر مناف بند بکند و زبانه را بکام حبس باند
 و عدد در شمار نماید نفس اول بشمارد که بچند رسیده است
 همان مقدار لطیفه خود بکیر و طاق بکیر و بخت بکیر و بعد

دو و دو اضافه نماید نهایت این ذکر تا نهایت و یکت
 شرط آنست که هر وقت که میخواهد نفس را بکند اول
 خیالاً لفظ محمد الرسول الله را بر قلب تصور نموده بعد
 آن با هر تنگی نفس را را بکند یعنی نکه اگر باره آرد بیده
 زیر منی بگیرد نفس را میند زود وقت را میند
 نفس تصور کند و باز گشت نماید که خداوند که مقصود من
 ازین ذکر توئی و رضای تو و این کلمه را باز گشت گویند
 تا بجای روبرو لا زبانی راه کم رسی و مقام الا الله
 دوم دو ضرب آنست که ابتدا کلمه مبارک لا از لطیفه
 نفسی بخیال شروع نموده آله برست بطیفه اخفی باید
 رسانند و ضرب الا الله بطیفه قلب باید زد و خیال مفید
 نافع است از استعمال و مشغولی حقیقت حال پیدا شود
 میگرد و سیوم نفسی و اثبات بطریق سه ضرب است

طریقش آنست که زبان را یکام چسباند نفس را زیر پا
 بند کند و کلمه لا را از ناف کشد و بفرق سر رساند و آله
 را از فرق سر متغیر است آرد و الا الله را بر دل صوب
 که در بیلوی چپ واقع است بیاورد نقش این مجموعه بصورت
 لای معکوس میشود این کلمات از محلی محلی دیگر برود
 باید که مجلس وضرب باشد مجلس نفس تپاری کند این
 کلمه را بگوید لیکن در هر نفس طاق بگوید حجت بگوید لهذا
 این ذکر را وقف عددی گویند یعنی وقف عدد باید
 چون نفس تنگی کند بگذارد و بعد از آن معنی این کلمه را بپای
 تصور کند که نیت مقصودی جزوات پاکت یا مجلس
 بر سنن سابق ذکر مذکور گوید ثم کند این ذکر را حضرت
 حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه والسلام بحضرت خواجه جلال
 خواجه عبدالحق عجمی و انی رحمه الله علیه که حلقه حضرت

خواجگان است قدس الله امرار هم تعلیم کردند حضرت
 خضر بحضرت خواجه فرمودند که در آب غوطه زنند و در آب
 این ذکر تعلیم کردند مانا که غوطه زنند در آب برای آن است
 که نفس برقرار بماند و این نفی و اثبات را نفی و اثبات
 کبره گویند چهارم نفی و اثبات بطریق سه ضربه است
 بحسب تخیال فراخور استعداد طالب تعلیم میفرمایند کسی که
 متوجه خیال که مستعد باشد و بعضی را بحسب دم چنانکه
 گویند لا را از نفسی شروع کرده تا لطیفه ستری رساند و آله را
 بطیفه روحی برده الا الله بقلب ضرب باید زد و تخم
 نفی و اثبات نیز سه ضربه است بطریق دایره بحسب خیال
 کیفیت آن از کتب ظاهر سیکر و دیگرانست که از
 لطیفه قلب است بداننده آله بطیفه نفسی ضم نموده الا لطیفه
 روحی رسانیده الله بقلب باید زد و ششم نفی و اثبات

بطریق دایره گمان است هم بحسب و هم بطرب و هم
 بنیال است و این را دور مدور نامند آنچه نیست
 که لا از لطیف قلبی شروع نموده بزکات دایره جلاجل
 از راه لطیف نفسی و روحی و کشف است آله را بطیف
 خفی نصب نموده الا الله را از راه کشف چپ
 بطیف قلب باید زد چندان استعمال این ذکر باید کرد
 که در میان این دایره وجود موهوم کم شود و هفتم
 نقی و اثبات چهار ضربه است و آن آلت که بدستور
 محمود در نوشتن نفس را زیر ناف بند نموده اند
 کلمه مبارک لا از لطیف نفسی شروع نموده آله را بطیف
 اخفی رسانیده ضرب الا الله بطیف روحی بزرگ بپزند
 بطیف سری و لطیف نفسی جدا جدا ضرب باید زد و در
 از یک دور هفتاد و پنج دور و هفت دور دیگر

نماید و لطیفه کریمه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بر لطیفه قلب تصور باید نمود و نفس را پاک کرد و کلمه پاکشت
 بدستور ذکر و ضربه و سه ضربه ادا باید نمود و نفس را پاک کرد
 چون کلمه لا را شروع نماید تصور بکند که نیست هیچ موجودی
 الا الله جزوات پاک دیگر نقی و اثبات تنقیه و اثبات
 صورت آنچه نیست که از یک طرف دماغ خواه بهمان و خواه
 یسار را بر داشته آله بطیفه خفی رسانیده الا الله بطرف
 دماغ دیگر برساند از هر دو طرف مساویست گاهی چپان
 گاهی چپان از شکل بدست دیگر نقی و اثبات
 تنقیه دماغیت طریقی شد آلت که از یک طرف دماغ
 خواه طرف راست باشد خواه طرف چپ کلمه مبارک
 لا را خیالاً بر داشته آله را بطرف دیگر دماغ رسانیده
 الا الله را باز گشت بهمان طرف که ابتدا نموده بود باید

رسانید چنانچه از شکل معلوم میگردد و این همه مراتب
 لطایف سنه را در نفس و اثبات یاد کرد و میگوید و لازم
 یاد کرد و باز گشت است باز گشت آنست که هر بار اسم خدا
 را با نفس و اثبات برل گوید از عجب آن اندیشه کند
 که خداوند مقصود من ازین ذکر توئی و رضای تو در وقت
 برداشتن کلمه لا که در نفس و اثبات شروع
 تجلی است یکی لا موجود الا الله و لا مقصود الا الله
 و لا معبود الا الله اینهمه موقوف بر استعداد قلب
 و مشوره مرشد است هر کدام را بر وقت خود ارشاد
 میکند تنزیه است و ذکر تنزیه است که کلمه شریقه
 لا اله الا هو از لطیف نفسی گرفته بخیاالی جسم و ضرب
 به لطیف نفسی رسانده و در میان سر مثل شعله
 شمع بر آورده مثال رسن کاغذ باد و یا رسن دلو چا

ذکر کشیدن

که وقت کشیدن آب از تهر چاه درست باشد و در
 در مثال هوای آتش بازی که سبب حرارت
 آتش میسر و دیگری بری آید و با میشود و با تقسم
 تا خیال و فاکت با آسمان اول با آسمان اول و دوم سوم
 و تقسم و تا عرض مجید بل از عرض مجید هم بگذرانند از عمل
 حقیقت حال معلوم میگردد و خیال امریت که در
 شان خیال سلطان العارفین بایزید بطلای و در
 مرقه میفرماید که جای که سالک بسالار رسیده
 خیال بیک لحظه میرساند طریق تنزیه است
 تنزیه است که بچنانکه ابتدا از این کلمه شریقه را از لطیف
 نفسی شروع نموده بهمان دست از هر لطیفه جدا جدا
 شروع نماید بخیاالی از میان سر جاری بکند بلکه از هر
 مکان و از هر جای انصاف که خواهد ابراهیم و از هر راه

مثل چشم و گوش و بینی و غیره از برودش و از هر لطیفه
 را با یک شد و جاری نماید بر ستون تنزیه اول فوق و
 عرض لا مکان رساند ^{تنزیه است که بر لطیفه}
 یکی شروع ذکر مستطوره نموده بفرق و تارک منبر رسانیده
 از آنجمله یکی بر آورده مثل دستهای گل بابو شتهای
 شمع که یکی بسته شده اند بهین دستور شعراست
 به نهایت نهایت رساند ^{تنزیه است صرف تنزیه}
 آنست که هرگاه مرتبه سالک بدانی رسد که ازین ادکار
 مذکوره از طاعت لذت و علاوت و افراط جمیع در
 بار شود و بخواند که اینست بطول این ذکر مشغول شود
 و در آن صورت نیز که با هو پروردگار با این طریق باقی نماند
 از لطیفه نفسی گرفته بطریق غفلت رساند هو از فرق منبر
 یا از هر لطیفه که خواهد بر آنکه هر چه کمال رساند ^{تنزیه است}

انوار تنزیه آنست که در فی شیخ ششده ازین هم ادکار
 خالی شود و معتقد و مرتب نشیند فیضانی با نوحه باری
 با اشک تنگ محسوس سالک شود در همان حالت
 مستغرق گردد ^{تنزیه است تنزیه است که بر ابر}
 مرشد اگر حاضر باشد بدیده مشاهده و اگر غایب باشد
 برابطه خیال نشیند فیضان و جمیع آن نسبت محض
 و دایره وجود سالک شود و قتی که راقم تحریر بر این سبق رسید
 جناب مرشدی حضرت آخوند صاحب قسبه فرمودند که نسبت
 تنزیه بجمیع دیگر مع از زبان مبارک بیرون نیامد
 تا مدت حیران انیمعی بود که نسبت چه معنی دارد و در
 که یافتیم گفتیم که هیچ نیافتیم فرمود جمیع خود یافتیم
 گفتیم که که ام دقت که جمیع بافته نمی شود فرمود
 که نسبت جمیع و حقیقت نسبت این سبق است

و آن آنت که این ادکار و افکار را خالی
بکند و همچو فانوس بی شمع خالی نشیند حقیقت آن
ازین قسم نشستن معاینه خواهد کرد قدس

آنحضرت صلی الله علیه و سلم سالک را باید که هر قدم
محمدی صلی الله علیه و سلم را بر سر خود خیال نماید که گویی
آن ماست یا رجه کوه یا بد بعد آن نسبت برین حضرت
رسالت مرست صلی الله علیه و سلم و علامت این
آنت که مرشد اول دست است خود بردوش راست
و دست چپ بر دوش چپ طالب دارد و همانند که
این دو دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
حقیقت حال خود معلوم خواهد نمود

بعد آن نسبت مواجبه است باید که سالک دوزانو
با ادب بطرف روضه مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم

نشسته

نشسته روی خود را بر ابر روی مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم دارد امید است بشرف رویت
مشرف گردد و بعد آن رضی الله عنه علامت

کمال این نسبت آنت که بوی کباب را در یابد
زیرا که دل مبارک ایشان از آتش شوق محبت
حضرت حق میخیزد جل شانه کباب شده بود بعد آن
رضی الله عنه علامت این نسبت فراخی سینه

و صفای خاطر و دفع مخاطر است بعد آن
رضی الله عنه علامت این نسبت و قرار و تکلیف است
و با شکلی می آید تا دیر می باید و بعد آن

کرم الله وجهه علامت این نسبت خضوع و خشوع با
شیعت و مصابت است بعد از یافت این نسبت و فی
مرقنوی از بهاسی یافت نسبت حضرت

نسبت صدری انرا

نسبت عروا

نسبت حره

نسبت حره

نظر را

رضی الله تعالی عنهما یا بد و دریافت و محسوس گردد
 چه اگر وجود شریف ایشان در وجود حضرت علی مرتضی
 کرم الله وجهه فانی شده بود بعد طی این نسبت بر مناسبت
 عطر مجموع است صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه
 و خلفاء و سلم بعد آن نسبت حضرت شفیع روز
 جزا رضی الله عنهما از میان دو ابرو که محل
 دخول این نسبت بواسطه مرشد از جناب حضرت
 شفیع امت جمعیتی و تصرفی پیدا میشود که تمام وجود
 متصرف و محیط میگردد تا اینکه بخود میگذرد بعد آن
 رضی الله عنهما محل دخول
 فضیلت این نسبت از طرف کتف راست است
 در وقت توجه و معلم این نسبت حسب الاستعداد
 خودی خود خواهد دریافت و معلوم خواهد کرد بعد آن

نسبت
 فاطمه الزهرا

نسبت ام المومنان

افزون

رضی الله عنهما و عن ابیهما
 محل و مکان ورود و این نسبت از طرف کتف چپ است
 که فیضان میشود و تزلزل میکند بعد آن
 حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین شریف
 رضوان الله علیهم و علی ابیهما آنچنان یافته میشود
 که فیض و نسبت این دو حضرت مثل آب و جوی
 از دریای مصفا و ولایت که متصل همدگر جاری
 باشند اگر توجه علیهم و علیهم گرفته میشود بهتر است
 رضوان من الله الاکبر نسبت این نسبت
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین محل ورود این نسبت
 از پس پشت است اگر چه اجداد بعمده هم رود است
 نسبت عشره مبشره رضوان تعالی علیهم اجمعین
 این نسبت فراختر است و خود و توجهات و غایات

نسبت ام المومنان

نسبت

نسبت

نسبت

حضرات سالک را پس و پیش طور خواهد کرد در
 ادراک انکس خواهد در آید ان شاء الله تعالی
 اجتهادیه حضرت امام المسلمین و سراج العالمین
 امام اعظم است رحمه الله تعالی علیه سالک توجه
 نسبت ایشان بنشیند و خواهد دریافت حضرت
 شیخ محمد الدین صاحبی نویسه که مذهب حنفیه بنظر
 کشفی در رنگ در بای غظیم مینماید و سایر مذاهب
 در رنگ حاد اول و مصالح می در آیند
 محمدی است صلی الله علیه و سلم بپناه با نکر در برده
 در و منطوقه که در و صلوة است نظر بر این در و
 نموده اول زیر قدم انبیا ماید علیهم السلام
 با وجود اینهمه زیر قدم بنی خود صلی الله علیه و سلم محصور
 کردند نسبت فناست حقیقت فنا عبارت

از انسیان مساوی او سبحانه و عدم کفر قار نیست
 بغیر او تعالی و پاک ساختن سین است از جمیع مرآت
 و خواستهای خود که مناسب مقام بقا و قیام عبادت
 بمراد مولای خود جل سلطان و مرادات او را عین
 مرادات خود یافتن است بعد از نشود آیات الهی
 از حضرت خواسته نشیند قدس الله سره سوال کردند
 که فنا بر چند وجه است فرمودند که فنا بر دو وجه است
 اگر چه زیاده گفته باشند اما باز گشت این بر دو وجه است
 یکی آنکه فنا وجود ظنمانی و طبیعی و دیگر فنا از وجود
 نوری و روحانی است بنوی صلی الله علیه و سلم
 باین دو وجه ناطق است که ان الله سبعین الف حجاب
 من نور و ظلمة آنست که سالک چون از وجود
 جسمانی فانی گشت و از وجود روحانی نیز فانی گردد

چون از نیکم ترقی حاصل شد با نجه درو کم شده بود
 متحقق شود با خلاق اوصاف او متحقق کرد و حق البقاء
 رونمایه و از فضا به بقا ارتقا و مایه این زمان حسن اسلام
 مبتغی شود و از جروت و مد هوشی بر آید درین وقت
 او را با خواهر دریافت نه بخود و علم خود فانی گشته است
 قال الله سبحانه و من كان ميتا فاحياه و جعلت
 له نور ايمشي به في الناس و في حديث القدسي من
 قلله فانا ديمته كبر بر سر کوی ماکشته سوی
 شکرانه بده که چون بھای تو منعم چون معامله از اصل
 بارود بساط صرف پیش آید مراتب کوتاهی کنند
 فنا و بقا راه بماند بعد از آن یاد داشت یاد داشت
 آنت که نظر باطن را بر لفظ اسد کار و بملاحظه نشنش
 بخت و بی لفظ عربی و فارسی و لایق یاد داشت

محمد اسد

و نیکم شد عبادت از محافطت رجوع است می گفت
 زبان بعد از آن شهود و حضور است و آن است
 که الله تبارک و تعالی را بموجب هو الطاهر و الطین
 تصور نماید و هیچ وجه خویش خود کند ارد و بعض خضرت
 خواجگان تعبیر و توجه خود دیگر میکنند و کا القیل فی
 ید الراكب و کار فی بد البازمان بمقتضای
 حدیث شریف ان تعب الله کانک تراه فان
 لم تکن تراه فانه یراک یعنی عبادت کنی پروردگار
 خود را چنانکه گویایی بینی پروردگار را پس اگر تو
 نمی بینی او را اوی بیند ترا نسبت حضور
 و حضور است که او را علم حضور و حضور علمی گویند
 این نسبت را دو وجه است یکی ساکن بعد از نفی
 وجود و ملاحظه یافت نسبت یقین کند که خدای

مودت

مودت

چون بچشم من می بیند ازین درجه را علم حضوری گویند
 دوم درجه آنکه بعد از یافت نسبت یقین کند و یقین
 بداند که خدای چون را بچشم من خط میکشیم و این
 درجه را حضور علمی گویند علم یقین عبارت
 از علم حضوری است عین یقین عبارت از حضور
 علمی است حق یقین عبارت از حضور در حضور است
 حضرت خواجه بهار الدین نقش بند دوسمده مرتبه
 برسدند که مردم را بر چه حال باید بود و نمودند
 بر آنچه بر آفریدم باید بود یعنی زبان بنام حق و جان
 بحضورات حق باید بود یعنی سالک طریق را باید که
 در همه حال بسر و سر خویش بسر ذات حق بماند
 و قالی حاضر و ناظر بعلم حضوری و حضور علمی و حضور
 در حضور و بمعیت و قرب یکبیتی مستغرق و مستملک

بعد آن بخواهی آید که همه فاینها تولو افتم وجه است فاینها
 پس هر جا که تولو اروی آید فتم وجه اند پس اینجا
 وجه حد است یعنی جهت طاعت اوست ^{احاطه}
 نسبت ذوقیت که عبارت از همه اوست یعنی
 سرایان نور او تعالی جل شانہ در جمیع مراتب وجود
 پس در علم این نسبت اگر خود را در جمیع اشیا را
 بغلبه شود و لذات و حدت و تحسبانه عین حق باید
 در ذلک مغربی انوار کو اکب در جنب نور محمد صلی
 کلمه انی انا الله و انما رب و انما الحق از باطنش جوش
 زند این مرتبه را در اصطلاح حضرات صوفیه وجودیه
 توحید وجودیه گویند از اینجا است خاتم النبیین صلی
 علیه وسلم فرموده است رأیت ربی برنی چون ملک
 باین مقام برسد حقیقت الله نور السموات و الارض

بر روی کشف کرد و در کون و مکان نیست
عین بزم نور ظاهر شده آن نور با نوع ظهور
حق نور و تنوع ظهورش عالم توحید همین است
و گوهر و غرور نسبت هم دروست یعنی اگر
خود را و جمیع اشیا را بسبب این نسبت در حیطه
نور ذات واحد کم کرد و در زنگ کم شدن کواکب در
ضوء شمس و مشاهد جمال ذوالجلال و رای اشیا
دست دهد این حالت را توحید شهودی گویند پس
طالب استعید را باید که برین تجلیات و مشاهدات
قانع نشود بلکه طلب ترقی نماید و بپایست گوشت
عقار شکار کس نشود و دام باز چن کاجا
همیشه مایه است و دام را نسبت معیت
یعنی ای الله معنا و هو معکم اینا کنیم یعنی حضرت حق تعالی

و تعالی باماست یعنی وی بسی ترا شاست بعلوم قدرت
هر جا که هستید حقیقت این نسبت بر مثال طعام
بجاریت که برنج و دال و روغن و آب را یکی کرده در
میکنند تا اینکه نجته میشود و یکسان میگردد و بعد از
الاعلی نسبت معیت حضرت حق تعالی نه و تعالی همان
قسم در تصور باید آورد ذات او تعالی با گوشت و استخوان
و عروق و مصل و خون من شامل است و رسید
تا اینکه از فوط اشغال و غلبه این نسبت از میان
ذات او تعالی باقی میماند نسبت قرب اقرب
و آن آنست که حق تعالی نه و تعالی را بموجب آیه گویم
و نحن اقرب الیه من جبل الوردیه قریب از شهر کر
تصور باید کرد حضرت حق تعالی نه و تعالی به بنده از همه
تر و دیکتر است و از تر دیکتر گفتن هم تر دیکتر است چرا که

در حال قرب عبارت نمجد و تکیه که قرب را در عبارت
آرنده بشود و قرب نه است که کوینی با فز و یک
سندم یا از عبارتی توانی کرد قرب است که فو
دی کم شوی و خود را کم کنی و هیچ ندانی که در کجا بودی
و از کجا آمدی و مطلقا از عبارتی نتوانی کرد قرب
عبارت از نابودن است قرب بی بالا و پستی
رفتن است قرب حق از قید هستی رها شدن است قرب
حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند چون و چگونه است
اما و هم را اینجا جولا کما هیست اقرت او تعالی
از حیطه و هم و خارج است و از دایره خیال بر
لذا اقرب دان بسیارند و اقرت دان اقل
تقلیل اند حقیقت مواهبت و حقیقت این سبق
و این نسبت فنا و نیستی است جبت معراج ملک

این نیستی عاشق را از مذهب دین نیستی به چسب را
تا نکر و اوفاست نیست ره در بارگاه کبریا اینجا بود
خاصه بقدم و هم و خیال ترقی نمایند و چون بولایت
اخضر میرسند در اینجا و هم و خیال را مجال جولان
از اینجا خیال محبت بری زمین است و هوا و خری
و غیر تا جای براق بعد از آن رفوف بعد از آن خیرت
امیران بعد از آن اذن منی بعد آن مرکب امکانی
مرکب و جوی میسر شود حق را بعلم حق خواهد یافت
بقی بر بی بلکه حق را حق خود خواهد یافت بنده در میان
نماند بلکه یافت بالکل مفقود شود الا ماشاء الله
بعد آن مقام حضرت ابراهیم خلیل است علی جنبه علیه
السلام ولایت خلیلی است که از عالم بالا فیضانی
از برابر لطیفه اخضر بر مثال ریسمانی که از فراز چاه

به شیب می اندازند بجلالت تمام می آید سایر برین را
 متولد و میگرداند نسبت ممتزعیست علی بنینا
 و علیه السلام مکان ورود و فیضان این ولایت
 از لطیفه قلب و روح گرفته تا بالای سر و دوش است
 بالتحصیل از لطیفه قلب دخول میکند و نزول نماید
 دوست و بای و همه جوارح را متولد و میگرداند ^{حقیقت}
 آیه کریمه و ابروی الاکمه و الابصر و احمی الموتی باذن الله
 که در شان ایشان نازل شده بر سالک ظاهر میگردد
 ولایت حضرت موسی است علی بنینا و علیه السلام
 حقیقت ولایت موسی چنانست که سالک خود را
 خالی ساخته بشانی حضرت بیروم رشد نداند بر نظر
 درونی نموده منتظر فیضان این ولایت باشد
 ولی محل ورود آن دوش است و بر بهائی فیض ^{ولایت}

فیضان میکند

فیضان میکند کل برین را و اید و محیط میگرداند
 ولایت محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم ولایت این
 کنایت از حقیقت است و آن مجوبیت که ممتزجه است
 که مرکب از نسبت مجبونی و نسبت محیی است که رسیدن
 مجبوبان حضرت محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم
 و بر اس نجان حضرت کلیم است علی بنینا و علیه السلام
 اگر چه این ولایت ولایت پیغمبر خود است علیه و آله الصلو
 و السلام که منشأ آن ولایت بلا صالت نسبت
 مجبویه صرف است لیکن نشأ ولایت موسوی که بالا ^{صلت}
 نشأ از نور محبت صرف است باین ولایت ضم گشته
 و مبیع بزم آن سر شده هستی و یکم بر کرده است
 بکه توان گفت که حقیقی و یکمرتبه و غیره و یکم دارد
 و نتیجه و یکم آورده خوش گفت آنکه گفت این

اینون که ساقی در نمی کنند هر یغیرانه سرمانده و نه دستار
حقیقت کعبه است که فوق جمیع حقایق آمده است
گویند این حقیقت برنخ است در میان حقایق کوئی
و حقایق الهی است جل شانہ مراد از حقایق الهی برادق
عظمت و کبریا بی داشته متوجه این سبق شده کیفیت
دست و پا و الورا الورا دریافت رسانده عمده در حصول
این دولت در نماز توجه مصلی است بکعبه که مشون
ظهور است حقایق الهی است تالوت و لغت است
و آن مبداء بونی و متیان بکعبه است
کعبه معظمه حکم قران مجید قبله آفاق گشته است و بدو
مسجودیت همه مشرف شده امام قران است و امام
بیش قدم کعبه معظمه و کلمه قد جارکم من الله نورانی
به آن دارد اگر کسی معنی قران نداند باید که دل حاضر

این عارف تمام خود بان نور متلون میشود بوضع
الهی مصبوع میگرد و طایب با نیز این بهمان رنگ نیز آرد
تا زمانیکه این عارف بقید حیات ایجابی
مقید است و به تعلقات بدنی متعلق بهمان شعله
موقع و خورسند است و بحرئی از کلی قریح و بحکم
المجازة فطره الحقیقه در مجاز چون عشق بجال رسد
و عاشق در خود نشان از معشوق اعراض نماید چنانچه
از مجنون عامری می آید گفت رو رو که آنجا من
که بحر عشق تو ندانم من عشق تو ای کارفرزان
در دلم کرد آنچنان جان که ترا هم نمائند کجایی
خو شترم بعد از این تنها با بعد از این اگر سیری واقع
بکس بقعدا بطریق تردول نخواهد بود یعنی عارف
در وقت تردول در هر مرتبه از مراتب تخیلی

نظر خواهد کرد اولاً نبات ذات بسیانی حاضر عینی
 اطلاقی مع صفات خواهد یافت یعنی نظر عارف
 بر هر شی که خواهد افتاد اول ذات یکیف غیبی را
 بخصوص محض و یقین صرف حاضر و ظاهر خواهد دید
 ثانیاً بواسطه نور ذات هر شی را ملحوظ خواهد نمود چنانچه
 در رویت اشیا محسوسه عوام را اولاً بنظر برآید
 اشیا می افتد بعد از آن بر نور آفتاب همچنان
 عارف را نظر اولاً بر نور آفتاب می افتد بعد از آن
 بواسطه نور اشیا را می بیند اما در حقیقت وجود
 اشیا بدون نور آفتاب عوام را امری نمی شود و همچنین
 ظهور اشیا بدون نور ذات واحد حقیقی در نظر عارف
 جلوه گر نمی گردد اما هر دو را باین نظر در یک آن
 بنظر جامع منظور خواهد یافت و کمالات صفات را

چون دو جهت است یکی جهت عینی اطلاقی و دو جهت
 مشهودی تقیدی بدو نظر در یک حال ملحوظ
 خواهد کرد و الا بعلم عرفانی ظاهر بطور شهادی
 تقیدی مشهود خواهد نمود ثانیاً معلوم بعلم حضوری و
 جشیت عینی اطلاقی خواهد فرمود خلاصه سیرت فی
 آنست که بنظر یقینی الهامی بخصوص صرف و یقین محض
 میباشد که مرتبه شهادت بر آنست مع نیست مگر کمالات
 صفات او تعالی یعنی هر چه بنظر هر شودی از وجود
 توابع وجود بخشیده اند برای اظهار جلوه ذات و صفات
 خود که از ظاهر بطور عینی اطلاقیست توسط عرفان
 محبوب ازلی بود و الله اعلم بالصواب
 این نسخه شریف که مسمی به هدیه الی خوان است از تصنیف محمد
 نواز قدوة الامام زبده الاسلام خاتمش العارف العالم

افزون عبد السلام وکیل پادشاه اسلام که خلیفه رستین
ایشان شیخ محمد شرف الدین زبیر در روضه السلام و حجت ارف
سلوک حضرت نقشبندی را بتفصیل ارقام فرموده بود
و حضرت شیخ محمد اکبر خلیفه حضرت ایشان از هر دو کتاب
مستطاب انتخاب و اجال تحریر و فرمود لیکن
المستزیدین و شافعه علیهم رحمۃ اللہ علیہ و جمیع عباد اللہ
الصلی و علیہم اجمعین آمین

العلم انفع الکاتبه و لوا دین و المؤمنین و المؤمنات
و علیات الاحیاء منهم و الاحوال برحمتک یا ارحم الراحمین
وصلی و علیہ و آله و سلم

احسان الکی

مردم ساج یا زدهم شهر خیال المعظم سید که اردو صد

که مقرب بر روی است غیر از این دو چیز از لوازم است
همه مقصود است و الله اعلم بالصواب
علیه افضل الصلوٰۃ و اھل التحیات کہ تین
اول است پروم شد برحق حضرت آخضا قبل
قدس سره میفرمودند که آنچه برین فقیر بمکشوفه
که کیفیت این حقیقت بمجو لفظ شیر را دست که
هم فوق را گویند که عبارت از خودم باشد و هم تحت
را نامند که عبارت از خادم باشند نظر فوق و تحت
بخت او قالی است جل شانہ نظریہ تحت جسم
حسد محمد است صلی اللہ علیہ وسلم چون همه موجودات
از وجود باجو و محمدی صلی اللہ علیہ وسلم ناشی گشته اند
کہ اول ما خلق الله لومری حدیث غیرت
و قنیک حالت سالك در بنی برسد میداند کہ وجود

وجود محمدیت موجد و حقیقی است شانه حقیقت
الحقایق که حقیقت محمدی است صلی الله علیه
وسلم بنین اول حضرت ذات است از مرتبه اطلاق
و حقیقت محمدیت علیه من الصلوة افضلها
و من التجات اکملها که ظهور اول است و حقیقت
الحقایق است بآن معنی که حقایق دیگر چه حقایق انبیا
و چه حقایق ملائکه عظام علی نبی و علیهم الصلو
و السلام کا اطلاق اند مراد را

باید دانست که اکثر بزرگان میفرمایند
که سالک را باید همیشه در نسبت ذات بحت
که نسبت آن بلا کیف میگویند مشغول باشد
باین قسم که توجه قلبی بذات مظهر مقدس که از حلقه
فکر و ادراک بیرون است نماید بوجهی که شب و روز

جهنم دل نکران او باشد و توجه قلب از لطف
منقطع نشود و خود را در عالم را اصلاح بخاطر نیارد
در همین حال همه عمر با بود مبتدیر انصورت
مرشد هم ضرورت که بارتباط قلب مرشد فیض
از باطن او بیاطن سالک میرسد بعد آن
خلوات که سالک خالی بشیند و هر چه
در دید و دانش و در خیال بیاید خود را بچو فالو
خالی بکند و بعد آن از وجود خود هم خالی شود و قدم
پیش بگذارد الا ماشاء الله موافق استعداد
خود و بهمت و مدد و توجه پر و مرشد خود خواهد رسید
بجائی که باید رسید حضرت پر و مرشد برحق خدمت
حضرت اخلاصا قبله میفرمودند که راه سلوک
حضرت ایشان مجده و الف ثانی رحمه الله عنه

از راه فناست و راه سلوک حضرت خلیفه ازین
حضرت شیخ آدم بنوری رحمه الله علیه که از راه
خلوت بنده جهان شود که گویا بنده موجود معلوم
هم نشده تا فعلی و حقیقتی و صفی و ذاتی از خود
داشته باشد چنانچه قائم است آنست که تنگین
همیشه خالی نشیند و هر چه پیش می آید آنرا نفی کند
و آنرا بپست داند و بمافوق آن کن کند بر عادت و شرائط
و آداب که از حضرت حافظ عبد الغفور پشوری
قدس سره به ما رسیده است و این عاصی آنها را
در یک بیت جمع کرده است خلوت و نفی و ربط
صحو و سکن فنا می رود خلوص بر سر غایت
مدار این طریقه بر صحبت صحبت با ارباب محبت
بشرط نفی در یکدیگر و ربط مرشد و شریط مرعی باید

مدر

نفی و اثبات کبر در یابد لا اله الا الله را از ناخن بای راست
کشیده و از کفین حلقه داده و نفی جمع ماسوی الله
نموده و ضرب الا الله بن ناخن بای چپ رساند و تا که
صورت لا در وجود سالک پیدا آید و باین نوع مشغول
باشد طریق نفی و اثبات کبر در یابد لا اله الا الله را بنجل
از تحت هفت زمین بر آورده از طرف بای راست
رسانیده و هر دو کفین بطریق مذکور حلقه داده و نفی
جمع ماسوی الله را از هفت زمین تا هفت آسمان
و مانیها کرده و ضرب الا الله بطرف بای چپ برده
به هفت زمین رساند و خود را صورت لا سازد و بقیتم
مذکور طریق نفی و اثبات کبر در یابد لا اله الا الله را از سر
بر آورده و همچنان حلقه داده و نفی ماسوی الله را
کرده و ضرب الا الله همچنان در سر رساند و فایده

این از عمل روشن خواهد شد بعد از ذکر چهار ضرب
 میفرمایند چون سالک خواهد پند کرده مشغول شود باید که
 بر پنج نشیند و بعد یکم پس چپ را با انگشتان بای راست
 محکم کرد و هر دو دست بر هر دو زانو نهاده و پشتی
 برین را تا نقش الله پیدا یطریق یقین ذکر چهار ضرب
 ابتدا از ذکر کو توده درود پس سه کان بار فاتحه خاص
 هم بر می نشینی آن زمان استقامت جوی از برود چون
 چشم دل بکشای حق نگردد تانه بینی غیر حق جزئی ذکر
 سر فرو داری و کوی لفظ میکنی جمع از تقی ما سوا
 لفظ لا کو یان کنی تو بگفت هم آله کوی تو باز الوی است
 نیز کو لا الحمد و سر بر آرت تا نماز بر دولت کرد و غایب
 باز کو الله بر دل سر بر نه دم را گردن بر می نه
 کر بر آرتی دم بیکدم آید همت سنت از رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}

در بر آری بعد سه یا پنج دم هم روا باشد ترا ای محترم
 و زیاده میکنی تا به پنج بعد پنج آری دست خویش
 چنانچه خوت حمدانی و محبوب حقانی حضرت میر سید
 علی همدانی در شرایط ذکر چهار ضرب فرموده اند
 سالک دانی طریقت راه دایما بالقص خود بود و بجز
 قوه خود از خون دل خوردن ترک کردن لغت شیرین و
 خانه تاریک نمیداری محد خالی و ذکر چهار ضرب
 بعد از آن ذکر پنج ضربی و شش ضربی و هفت ضربی و
 ضربی میفرمایند طریقی ذکر هشت ضربی در یا به جبهه معبود
 نگه دارد و الله از بن ناف بکشد و هو را بالای ناف
 رسانیده ضرب دهد و لا را بر ترو الا را بر روح و یا را بر قلب
 و الا را ثانی را از میان حاجبین و هو را بام الله مانع
 رسانیده ضرب دهد الحی را بر کف رست و القیوم را

بر قلب ضرب و ده بهین طریق الله لا آله الا هو الحی
 القیوم را بهشت ضرب تمام رساند و فایده این عمل
 روشن کرد و بعد از آن ذکر نه ضربی تا شتر ده ضربی
 از مرشد معلوم خواهد کرد و طریق دیگر شتر ده ضربی
 در یا بدجله معمو ذکر کند از بعد از آن سر فرود آورده
 و بر زمین رسانیده از طرف یس را الله بر آورده
 و ضرب لاء اول بر زانوی چپ و ضرب الف بر شانه
 چپ و ضرب لاء ثانی بر پهلوی چپ و ضرب لاء بر طیفه
 تری و ضرب الف ثانی بر طیفه روحی و ضرب لاء
 ثالث بر کتف راست برده و ده لاء بر شقیقه یمن رساند
 و ضرب هو بام الدماغ و ضرب الف ثالث بر شقیقه یس
 و ضرب لام بر کتف چپ و ضرب حی بر قلب و ضرب
 الف رابع بر طیفه تری و ضرب لام ثانی بر پهلوی

راست و ضرب قاف بر شانه کتف راست و ضرب یو بر
 زانوی راست و ضرب میم بر پای راست و تقسیم شتر ده
 ضرب الله لا آله الا هو الحی القیوم با تمام رساند و تمام
 قد خود را مثل لاء محو سازد فایده از عمل بظهور خواهد بود
 طریق ذکر بیست و چهار ضربی بر زانوی چپ و ضربی بر شانه
 چپ و ضربی بر زانوی چپ و ضربی بر شانه کتف چپ
 و ضربی بر جوف یس و ضربی بر پهلوی چپ و ضربی بر
 و ضربی بروح و ضربی بر کتف راست و ضربی بر شقیقه
 راست و ضربی بام الدماغ و ضربی بر شقیقه چپ و ضربی
 بر کتف چپ و ضربی بر سر و ضربی بر پهلوی راست
 و ضربی بر جوف و ضربی بر شانه کتف راست و ضربی
 بر زان راست و بر زانوی راست و ضربی بر ساق راست
 و ضربی بر پای راست و باین طریق الله لا آله الا هو الحی

القیوم که در و بیت و چهار حرف است و هر حرفی به
بیت و چهار جای تقسیم کرده رسانند از مرشد معلوم
خواهد شد و طریق ذکر بیت و هفت ضربی در یابد
که حرف تجمی را بهمان نوع به بیت و هشت جا تقسیم
کرده بخواند و معنی اسماء آنرا ملاحظه نموده در جاهای
ضرب و در بعد از آن حبس کبر ارشاد می نمایند
که تو می خواهی که گردی سربسته گوش بند و چشم و بینی منبسته
باین طریق اول هر دو پای را بر زمین استاده کرده
و هر دو آرنج را بر سر هر دو زانو مستحکم نموده و هر دو دست
بسته کرده و انگشت ابهام راست در گوش چپ نهاده و انگشت
و انگشت ابهام چپ در گوش راست نهاده و سبابه چپ
بر دو دست بر هر دو چشم نهاده و عین پوشیده
و وسط بین هر دو دست را بر هر دو سوراخ بینی محکم

نصرت و خنصرین هر دو دست مجتمع بشده تمام بر فم
نهند تا که نفس را راه نگیرد و اسیم الله را در قلب
ضرب زده و هو را بام الله را بخوانند اما از بند کردن
این چهار شی چار جز بر سالک مکشوف خواهد شد
اول از بند کردن گوش صدای صوت سرمدی و نیز
سلطان الاذکار میگویند معلوم میشود و دوم از بند
کردن چشم سودا و سوم از بند کردن سوراخ بینی
بگوید یعنی از سوراخ بینی مقرر می نویسد کتاب می آید و چهارم
از بند کردن دهان خفقیه یعنی نور لطیف معلوم میشود
و ذکر در وقت ذکر تصور هر چهار شی نمک دارد و هرگز
غفلت از این نور زود فایده این از مرشد و ارفع را
خواهد شد و بعد از آن پای در دایره فکری نهاده
و سالک را در مراقبه مستغرق می سازند بقدر استعداد

بره و در میکرد و اول مراقبه حضور بمعنی الله حاضر الله
ناصر الله معی و بعد از آن مراقبه شهود بمعنی شده الله
ان لا اله الا هو و بعد از آن مراقبه انوار تجلی باین طریق
تصور کند که در عالم هر چه هست بلبست از انوار
الهی که این را حقیقت محمدی میگویند که از بر تو نور
آفتاب صلی الله علیه و سلم ظهور تمام عالم است و بداند
که از سر هر مویی بدنی نوری از انوار تجلی بر میخیزد و
از آسمان در میگذرد و این مراقبه را نیز از کار حیدریه
می نامند حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه درین
مراقبه مستغرق بودند و بعد از آن مراقبه قرب القرب
بمعنی و نحن اقرب الیه من جبل الوریث ارشاد میفرمایند
بعد از آن مراقبه نسبت قدسین شریفین میگویند
باین طریق که قدم نعلین مبارک حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و سلم بخمال بر سر خود تصور کرده و عظمت
آن بر وجود خود بداند و درین تصور خود را محسوس از
از عمل مکشوف خواهد شد و بعد از آن مراقبه موصیه
صوری مر حمت میفرمایند باین طریق که بخمال خود را
بر وضه مبارک سرور کائنات و مفرج موجودات
حضرت محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم رسانیده
و طواف زیارت مقبره مطهره و منوره نموده در
خیال مستغرق شود و فایده از عمل منکشف گردد
و بعد از آن مراقبه اذکار وجودیه ارشاد میفرمایند
بمعنی هر گویای که از زمین رویید و حده لا شریک له
گویند باین طریق بدانند تمام مویی که در بدن خود درویند
این همه مستغرق در ذکرند و شعله آن با آسمان میسر
و باین تصور حیات موهوم خود را محسوس از و بعد

مراقبه خلوعینی بمعنی مازاع البصر و ما طغی یعنی چشم
 او بغیر از ذات پاک هیچ طرف گردیده نشود و
 خود را در پرتو محو نماید این را خلوعینی میگویند
 و بعد از آن مراقبه حضور الحضور باین طریق که حقیقت
 صفات الله در خود یابد که من جمیع صفات اویم
 و حقیقت خود را در ذات پند مثل آمینه درین مراقبه
 دایما مستغرق باشد و بعد از آن مراقبه احاطه صفا
 که مراد همه ازوست تصور میفرماید و بعد مراقبه
 احاطه ذاتیه که مراد همه اوست مشاهده مینماید
 بعد از آن فنا فی الشیخ و بعد فنا فی العلی یعنی زیر
 قدم مبارک نشان بخمال خود را تصور کرده و
 عظمت قدسین شریفین نشان برود خود را در
 زیر سایه قدم مبارک خست بلغ العلی بحکاکه کشف الوجدی

بحکامه حست جمیع خصال صلوا علیه وآله رسیده
 و فنا فی الرسول شده و نسبت قدسین موعظین
 مکررین تصور نموده و ازین جناب مقدس
 و معالی مدد استعانت
 خواسته و شفاعت التضرع
 کونین و قبله دارین یعنی حضرت
 محمد مصطفی و احمد مجتبی صلی الله
 علیه و سلم در دایره فنا فی
 و بقا با الله قدم نهاد
 کل یوم هوفی نشان
 روی نماید و اذا تم الفقر
 فموا الله دست دهد

و لم یبق الا الله الواحد الاحد اصل آیه و دایره

حقیقت مثال برای ضبط قاعده نیست
حقیقت چهارم عالم ناسوت و ملکوت و جبروت
ولا هوت و اذکار ظاهری ناسوت تعلق دارد
و مراقبه تعلق بملکوت و مکاشفه و مشاهده تعلق بحجوت
و معاینه تعلق بلاهوت ناسوت عالم ظاهرا میگوید
و ملکوت عالم ارواح و جبروت عالم حیرت و استغراق
و مہویت و لا هوت عالم باطن و پیرنگ میگوید

از حقیقت چهار عالم

و انشق بر سالک

ضرورت

تا معلوم

چنین

کند

چون مدار و مرجع ارباب این طریق بر مشاهد
شهود رب محبوب بر اسلوب آئینی وحدت وجود
که بهی وجود آئینه مشاهد مشهود ذوالجود شهود
همان مدارتدویر سخن بدور رسد بدور خستجو
صور نکران مفت اقلیم قلم گرفته و در صورت تو
در کس وحدت وجه برای آئینی انتظا روز نظاره
مشهود و فنا فی المشهود اولاً و فی المشهود آخر
که شد بهای خدای معاینه اش محو مشهود آئینه
از مرشد مراد شیخ عباد علیہ الرحمہ بعض طلبہ
احر لوبه که در هنگام غلبه شوز ذکر که ملکیت وجه
سراست کرده باشد خضر را با هر جهت و با هر شی
در آنوقت جسم او روحا حیات و خیالاً در خاطرش
آید متصل واحد و عین آن دانسته سران

کیفیت ساریه مذکوره جمع و یک شده بنشیند
و موافق آن این ابیات شاهد می آوردند که
یک وجود است سر بر عالم همه اجزایش متصل با هم
نه در آن فرتجه نه فاصله نه از خلا هیچ طرف را کلا
کره مصمت است بی تجویف جمع گشته درو لطیف و کسوف
ایضا جهان یکسر همه ارواح و اجسام بود شخصی
معین عاملش نام و چون آن شور ساکن شود در
ذوق را بهر طور که متاثر و ماذون و مامور در آن باشد
دل داده بیاراده طریق دیگر در آن کسب آنکه در آن
غلبه و شور از وجه خفیه بالکل خال و متخلخ شده سر از
جیب آن محسوسات اشیا کشیده آن کیفیت
ساریه غلبه و فکر از ان اشیا محسوسه حاصل
فرموده فارغ ماند از غایب و محسوسات و محسوسات

طیغی

بکلیه ال ایضا از حضرت اکبریه که از طرق حضرت
اخذند ملاطیب حبب حضرت شیخ الاسلام
روح الله دروهم رسیده بدینگونه است
عالم را در خیال خفیه مانند سیرا منی ساخته در جبهه
اندانه و مقصود را صورت خود متجلی داند فایده
صوفیه موحدین قدس الله تعالی اسرار هم موجود است
شریف صحیح که در سنده حمیدی که از قدامت محمدین است
ان الله تعالی تجلیات صورتیه عالم را تجلیه از
تجلیات الهی میداند و می انگارند به صورت
جناب قدس عشق لیک در هر صورت خفیه و غفیه
ایضا خفیه جهان نیست جز تجلی دوست و من
ما همه مضاف باوست انکه انی انا الله لا اله
الا انا را فراموش نمایند و متکلم آن حضرت را

نمیدهند و جمله ذرات را که خلا از انانیت و
 خود نیست صورت خود و انانیت خاصه
 انکاشه کو یا بلکه البته افاق و النفس کون و مکان
 صورت و عبارت این کلام نفسی که قائم بذات
 قدسی است و آن ذات مقدس مرجع آن انانیت
 مطلقه مستکمل بکلام و عبارت مقدس است

خویش را چون درخت موسی دان کاید از وی کلام
 حق بعبان و ملولانا جناب شیخ یعقوب مرینی
 قدس الله سره که انا الحق بزندان می عبی نیست
 چو تو خود بانک انا الله زمان از شجر



مراقبه سواد اجنا که مبتی برین دست
 چو تار یکی که بینی نوز دست
 چون سالک اینجا برسد نور لطیفه که در سویت آرزو
 تصور نموده و خود را زیر قد ماین حضرت عمر رضی الله عنه
 رسانیده و غار فی العرش شده و بواسطه ایشان فنا
 فی الرسول شود و از جناب ایشان به خواسته
 در دایره فنا فی الله و بقا را به مقدمه نمیشکست و ایام



در طریق نسبت سلوک

حضرات عظیمه که حضرت صدیق اکبر افضل البشر
رضی الله تعالی عنه رسیده اند و ایشان از حضرت
سلطان الانبیا و برهان الاصفیا محمد الرسول الله صلی
علیه وسلم بر آنکه سر دفتر خواجهکان خواجه عبدالخالق عجمی
قدس سره بجهت نامه فرزند معنوی خود که خواجه
اولیا اکبر قدس سره که در منابع الامر اندکوست
که فرموده اند بنا بر طریقه شریفه خواجهکان قدس تعالی
ارواحهم برین هشت کلمه قرار یافته اند هوش دردم
و نظر بر قدم و خلوت در انجمن و سفر در وطن یا دکرد
بازگشت نگاه پشت یا داشت ایضاً کلمه دیگر از جمله
مصطلحات این طایفه علیه اند و قوف ربانی و قوف
عدوی و قوف قلبی مجموع یازده کلمه تفصیل می یابیم

یعنی هر دم که بر آرد از سر حضور و آگاهی
باشد و غیبت نرود ترا یک بند هر از هر دو عالم
زجانت بر نیاید پی خدام اگر تو پاس داری پاس انفا
سلطانی رسانند ازین پاس یعنی در آستان
رفیق راه می باید که نظر سالک بر قدم باشد تا بر کعبه
نشود و برجای ناشایسته نیفتد چنانکه سلطان الانبیا
صلی الله علیه وسلم فرموده اند که النظر الی الحجة
سم مسموم من سهام ابليس و معنی دوم اشاره به
سالک است یعنی نظر باطنش هر جا که منتهی شود دخیال
قدم بران نهد یعنی بان احوال زکین نشود اما
یعنی بظاهر با خلق و بیاطن با حق که عبارت
از دست بکار دل بسیار است از درون شود
آشنا و در برون بگانه و دشمنان زیباروش کم می بود

اندر جهان و آنچه حقیقی نه و نقلی فرموده رجال
 لا یلیم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام
 یعنی سالک از صفات بشری بصفت
 ملکی و از صفات ذمیمه بصفت حمیده انتقال فرما
 یارب چه خوش است بی دهن خندیدن
 بی واسطه چشم جهان را دیدن نشستن و سفر کن که
 بغایت خلوت بی منت پاکر و جهان گردیدن
 عبارت از ذکر لافی و یا قلبی است یعنی لا اله
 الا الله محمد الرسول الله زبان را بکام چسبانیده
 و دندان برهم نهاده کجس نفس سه بار گوید چنانکه
 اثر آن بل رسد از مرشد معلوم خواهد نمود اما
 یعنی آنکه میگوید خداوند مقصود من تویی
 و رضای تو زیر که این کلمه نفی کننده است که بیاید

سعد در طریق

سبح

لا اله الا الله

در کتب

در تذکره

از نیک و بد تا ذکر سالک خالص ماند و منرا و ارامسوی
 تاریخ کرد اما و آن عبارت از مراقبه خاطر
 چنانکه چند بار کلمه طیب را بگوید که خاطر او بغیر نزد
 حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره معنی
 این کلمه فرموده اند که باید که یک عت و دوست
 و زیاده از دوست آنقدر که میسر شود خاطر خود را
 نگاهدارد از آنکه غیری بخاطر وی رود و حضرت مولانا
 قاسم علی که از کبیر اصحاب ایشان بودند روزی بفرمود
 میفرمودند که ملکه در نگاهداشت بان درجه است که از
 وقت طلوع فجر تا جاست بلند دل از خطور اغیار
 می توان داشت بروحی که در نیمه از زمان وقت
 متحد تمام از عمل اگر چه نیم ساعت تردد اهل تحقیق
 امری بغایت عظیم است اما که مقصود از این

کتاب

در تذکره

آنست و عبارتست از دوام آگاهی بحقیقت نه ولی
بر سبیل ذوق و حضرت ایشان فرموده اند که
یا ذکر و عبارت از تکلف است در ذکر و بازگشت
عبارت از رجوع است با حقیقت نه تعالی یعنی هزار
بار کلمه بگوید عقب آن بدل اندیشد که خداوند
مقصود من تویی در خوار تو نگاه داشت عبارت
از محی فطرت این بی گفت زبان و باز داشت
عبارت از رسوخت از نگاه داشت اما
یعنی هر زمان واقف احوال خود باشد که حقیقت
احوال او چیست موجب کمر است یا باعث عز
در حالت لبط بشکرا نه یگانه اشتغال داشته باشد
قبض با استغفار بردارد که رعایت این دو حال
وقوف ربانی است اما که آن عبارت

وقوف ربانی

دو نوع محصور

از عبارت

از عبارت است در ذکر که رعایت عدوی برای جمع خواطر
متفرقه است یعنی مقصود ذکر قلب است با رعایت
عدو نه مجرد رعایت عدد در ذکر قلبی است اما
یعنی دل سالک آگاه باشد با حق تعالی و آن
مقوله یاد داشت تفصیل سلوک طریقه نصیحه
احیانه نقش بند به اومیه قدس تعالی امر از هم است
اول بعد توبه و انابت لطایف شش میفرماید
لطیفه قلبی که محل او جانب چپ تحت لیسان
چپ متصل است او بنور سرخ مختص است لطیفه
روحی جانب راست فوق لیسان است متصل
او بنور سفید مختص است لطیفه سری که در وسط
سینه میان هر دو لیسان او بنور سبز مختص است
لطیفه لقی است که تحت ناف متصل او بنور زرد

اول

سوم

دو نوع کلی

برای

صم

حدا

مختص است لطیفه خفی فوق جبهه متصلا او
 بنور سیاه مختص است لطیفه اخفی است
 عین و سطر فرق مراد مختص است بنور سیاه لطیف
 شده از روی حدیث ان فی جسد ابن آدم
 مضعة فی المضعة فواد فی الفواد
 یسیر فی السیر خفی فی الخفی اخفی
 فی اخفی انا ثابت شده است و بحضرات
 این طریقه رسیده اند بعد نفی و اثبات نزد حضرت
 خواجه بزرگ در لطیفه قلبی استعمال میکند و نزد
 حضرت خواجه احرار قدس سره شروع نفی و اثبات
 از لطیفه نفسی میکند رد بر دلاله از لطیفه نفسی
 گرفته بطیفه خفی میرسانند و الا الله را شروع
 از لطیفه خفی کرده بهمان جانب رست بطیفه

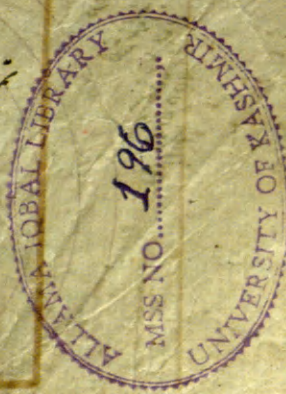
نمیکنند و نزد سید حضرت سید آدم بنوری رحمہ اللہ علیہ
 دو نوع است صغیره و کبیره صغیر آنست که شروع لاله
 از لطیفه قلبی بجانب لطیفه سری و روحی رسانند
 و الا الله را شروع از لطیفه روحی کرده بطیفه قلبی
 ضم مینمایند و این مرتب لطایف شده و نفی و اثبات
 را یاد کرد و میگویند و لازم یاد کرد و باز گشت و باز گشت
 آنست که هزار بار اسم ذات یا کلمه طیب را ببل گویند
 از عقب او بدل خداوند مقصود من تو می و مطلوب من
 و مراد من از ذکر تو می و رضای تو بعد یاد داشت
 و یاد داشت آنست که قطر باطن را بر لفظ الله بر
 بی ملاحظه شش جفت و بی تلفظ لفظ فارسی
 و لازم یاد داشت که است و نکند شش عبارت
 از می فطرت رجوع است بی گفت زبان و بعد از

التي خطيات وتقصيرات خلیل عاصی بشمار بامید اغفر
 ذنبی یا غفار استر عیبی یا ستار عفو کنی و ثمره ایمان و
 معرفت روزی کردانی بحرمت الله محمد صدیق اکبر
 حضرت عثمان وحید روصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله
 واصحابه اجمعین آمین یا رب العلمین یا رب
 اثری بخش مناجات مرا از لطف روان کن همه حاجات مرا
 سیدار نبات تو صفایم قایم بصفت خویش دارم
 نذارم تحفه شایان درگاه بحر لا تقنطوا من رحمة الله

إن الله یغفر الذنوب جمیعاً
 تمت هذه الرسالة بعون ملك الیوم ربیع افریق
 بهر حفظ محضی

اللهم اغفر لکاتبه ولوالدیه وجميع المومنین والمومنات
 والمسلمین والمسلمات الیوم والایموم والایمومات
 ما رزقهم الاله الکی

علی بن محمد بن محمد بن محمد
 وعلیه السلام



No. 168

NATIONAL MISSION FOR MANUSCRIPTS MANUS DATA

Record No.		Organization/Individual:	
Name of the Institution: Allama Iqbal Library, University Campus Srinagar		Communication Address: Allama Iqbal Library, University of Kashmir, Hazratbal, Srinagar	
Personal Collection:			
Title of the Text: <i>Hidayat-ul-Ikhwān</i>		Bundle No. Acc. No./Manuscript No. <i>113504</i>	
Other Title:		No. of Folios <i>36</i> Pages <i>35</i>	
Author: <i>Akbar Kashmiri</i>		Size of Mss.	
Commentary:		Material: <input checked="" type="checkbox"/> Paper/Palm leaf/birch bark/cloth/leather/other	
Commentator:		Missing portion:	
Language		Illustrations	
Script: <i>Persian</i>		Condition: <input checked="" type="checkbox"/> Complete <input type="checkbox"/> Incomplete Good had brittle/worm eaten/fungus/stuck	
Date of Manuscript: <i>Persian</i>		Source of Catalogue: <input checked="" type="checkbox"/> Descriptive/Hand list/Alphabetical/Index Card	
Key words:		Colour of Manuscripts: <i>cream</i>	
Remarks:			